

## موج چهارم امنیتی و پارادوکس‌های امنیت ملی در ایران امروز

دکتر محمدرضا تاجیک

### مقدمه

چگونه می‌توان از منظر هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و تئوریک‌ی که اساساً با «ثبات»، «مانایی»، «پایداری»، «تمامیت»، «صیانت ذات»، «شفافیت»، «اصالت»، «وحدت» و... بیگانه می‌نماید؛ «واقعیت‌ها»، «تهدیدها»، «آسیب‌پذیری‌ها»، «فرصت‌ها»، «منافع»، «مصالح»، «ارزش‌ها» و «امنیت» را برساخته‌ای گفتمانی می‌داند؛ تولد «تمایزها» و «کثرت‌ها» را جشن می‌گیرد؛ از مرگ «فرا - روایت‌ها»، «فرا - تئوری‌ها» و «فرا - استراتژی‌ها» خبر می‌دهد؛ از تبدیل «جامعه» به «متن» و محیط «بین‌الملل» به محیط «بینامتن» سخن می‌گوید؛ از فروپاشی رابطه میان «خودی» و «دگر»، «درون» و «برون» بحث می‌کند؛ بر آمیختگی و درهم‌رفتگی فرهنگ‌ها و گفتمان‌ها تأکید می‌ورزد و... درباره «امنیت» سخن گفت؟

چگونه می‌توان، در زمانه‌ای که موجودیت «فاعل شناسا» و استعداد «بازنمایی» آن به شدت به مخاطره افتاده و عده‌ای نیز پا را فراتر گذاشته و خیر از احتضار و مرگ انسان (سوژه) می‌دهند و عصر ما را عصر گسست‌ها و پیوست‌های بلاانقطاع؛ عصر «هویت‌های کدر و ناخالص»؛ «مرزهای لرزان و بی‌ثبات»؛ تجلیل از «تمایزات»؛<sup>(۱)</sup> تأکید بر «آیین‌های صدقی محلی»، و عصر «وانمودها» و «حاد واقعیتی‌ها»، می‌دانند، درباره امنیت انسانی، اجتماعی و سیاسی سخن گفت؟

چگونه می‌توان از امنیت ملی و بین‌المللی سخن گفت، در حالی که امروزه، کمتر کسی از ما تردید دارد که جامعه جهانی، در آستانه تغییر ژرف و تاریخی و نیز در هنگامه موقعیت و وضعیتی ناسازگون (پارادوکسیکال) چندلایه و محیطی بدیع، متحول و پیچیده قرار دارد. در این هنگامه: از یک‌سو، بسیاری از متغیرهای بی‌بدیل محیطی در جهت کاهش اقتدار امنیتی و مشروعیت سیاسی و مقبولیت اقتصادی قدرت‌های بزرگ عمل می‌کنند؛ از سوی دیگر، این قدرت‌ها برای تدبیر و گذر از این دوران برزخی نیازمند افزایش اقتدار امنیتی و سیادت سیاسی و اقتصادی خود هستند. از یک‌سو، جامعه جهانی بیش از همیشه نیاز به گسترش و تعمیق گفتمان امنیت مثبت دارد؛ از سوی دیگر، حصارهای تنگ و باریک گفتمان امنیت منفی، تحقق «جامعه امن جهانی» را غیرممکن ساخته است. از یک‌سو، امنیت جامعه جهانی، در شرایط کنونی، در گرو درک تهدیدها و فرصت‌های «موج چهارم امنیتی» است؛ از سوی دیگر، کماکان رویکردهای مسلط در عرصه امنیت جهانی، سخت‌وامدار ملاحظیات موج اول امنیتی هستند. از یک‌سو، جامعه جهانی نیاز به رهیافت و راهبردی تأسیسی - اثباتی در عرصه امنیت دارد؛ از سوی دیگر، کانون مسلط گفتمان امنیت جهانی، مبتنی بر نوعی «داروینیسیم امنیتی» است. از یک‌سو، جامعه جهانی نیازمند «فرهنگ امنیت ملی» (نگریستن به امنیت از دریچه فرهنگ) است؛ از جانب دیگر، عرصه فرهنگ جهانی سخت‌به‌آلاینده‌های سیاسی - امنیتی ملوث شده‌اند. از یک‌سو، جامعه جهانی نیازمند درانداختن طرح یک گفتمان امنیت جهانی درباره «هم‌زیستی مسالمت‌آمیز» و «گفت‌وگو»ی تمامی دولت‌ها و ملت‌ها است؛ از جانب دیگر، تحولات اخیر جهانی با خود نوعی «بحران روابط» و «برخورد و ستیزش و تنش» را به ارمغان آورده است. از یک طرف، جامعه جهانی بیش از همیشه طالب دستیابی به وقایع و حقایق است؛ از جانب دیگر، متغیرهای جدید، دست‌اندرکار معماری دنیایی «وانموده» (دنیایی که «نیست‌ها» در آن «هست» جلوه داده می‌شوند) هستند. از یک‌سو، جامعه جهانی

در حال تجربه کردن فرایندی به نام جهانی شدن است؛ از جانب دیگر، به گونه روزافزونی در بطن و متن یک فرایند پیچیده جهانی سازی قرار می گیرد. از یک سو، جامعه جهانی تلاش می کند که خود را از چنبره فناوری های قدرت سخت افزاری (چهره اول و دوم قدرت) برهاند و از سوی دیگر، رویکرد سخت افزاری و سنتی در حال بازتولید محسوس خود است. از یک سو، جامعه جهانی در آستانه ورود به دورانی است که ایده مسلط در آن، ایده ارتباط و اتصال است؛ ویژگی بارز آن چندپارگی و هم گرایی است؛ انگاره نهفته در بطن و متن آن، انگاره شبکه جهان گستر است؛ ثقل و کانون گفتمانی آن، نرم افزاری است؛ سند تعریف گر آن، تبادل و معامله است؛ ساختار قدرت آن، مبتنی بر افراد و بازار است؛ اما از جانب دیگر، قدرت مسلط جهانی، در حال بازتولید و بازسازی ایده مسلط جنگ سرد (برخورد و رویارویی) و به دنبال برجسته کردن ویژگی مسلط جنگ سرد (تقسیم و دوپارگی جهان) هستند؛ در پی ترمیم و بازسازی نماد و انگاره مسلط جنگ سرد (دیوار) در صدد چهره سخت افزاری و هژمونیک بخشیدن به فراگفتمان خود و در پی حفظ و تقویت قدرت و سیادت دولت - ملت در برابر بازیگران جدید غیردولتی هستند.

برای رهایی از چنبره این پارادوکس ها، نخست باید شناخت عمیق تری مقتضیات و ملاحظات نظری و عملی زمانه خود به دست آوریم. این شناخت نیز جز در پرتو تأملی هرچند گذرا در سیر تطور مفهومی و محتوایی امنیت ممکن نمی شود. از این رو، در سطور بعدی تلاش می کنیم بازگشتی به دوران مدرن و گفتمان مدرنیته داشته باشیم و با قرار دادن دقایق آن در مقابل گفتمان های پسامدرن، موقعیت کنونی خود را روشن تر در معرض تحلیل قرار دهیم.

۱

دوران مدرن فرا رسید و با نظام دانایی و اندیشگی خود (مدرنیته) ایده مقدس به هم پیوستگی جوامع به واسطه درک جهان به عنوان یک نظم کیهانی را زیر سؤال برد. از منظر این گفتمان، روابط اجتماعی، دیگر ناشی از مداخله قدسی نبود، و تاریخ جهان نیز پیراهن اسطوره‌ای خود را از تن به در کرده بود. گسست ایجاد شده با بنیان‌گرایی متافیزیکی، بستر ساز ظهور فرد مدرن شد و چشم‌انداز مدرن از جهان با تأکید بر کارآمدی نیروها و قدرت‌های دائمی‌اش، میان انسان و جهان او فاصله‌ای ایجاد کرد. گسست از محدودیت‌های جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی جوامع سنتی و افزایش توانایی کنترل، حس عمومی آزاد بودن را تقویت کرد و موجب شد تا افراد در جهانی از احتمالات و حقوق طبیعی، خودپروری را هدف عمده زندگانی قرار دهند. در چشم‌انداز مدرنیته، فرد حلقه‌ای کوچک و بی‌اهمیت در چرخه حرکت جامعه و طبیعت نبود، بلکه کنترل‌کننده زندگی اجتماعی و پیش‌برنده توسعه جامعه به‌سوی وضعیت بهتر بود و از آثار مخرب و پیش‌بینی‌ناپذیر نیروهای طبیعت جلوگیری می‌کرد.

مدرنیته، تعریف امنیت را در گرو تعریف دولت<sup>(۲)</sup> قرار می‌دهد. اما به تصریح «اشمیت»، «مفهوم دولت، متضمن مفهوم امر سیاسی است». دولت پدیده و محصولی سیاسی است. شناسه بارز امر سیاسی که اعمال و اهداف سیاسی بر آن مبتنی‌اند، تمایز میان دولت و دشمن است. در حالی که اخلاق با نیک و بد، زیبایی‌شناسی با زشت و زیبا و اقتصاد با هزینه و فایده سر و کار دارد، فضای سیاست با طرد/جذب جماعت‌های اجتماعی تعریف می‌شود. این دشمن، غیر، بیگانه و خارجی است که مرزهای یک دولت (خود) را مشخص می‌سازد. دولت، همواره دولت یک جامعه یا دولتی برای جامعه است. در درون دولت، سیاست به مثابه مفهومی «ثانوی» یا مشتق از امر سیاسی رخ می‌دهد. به بیان

دیگر، سامان سیاسی مبتنی بر حکمی خشن درباره تمایز بین دوست و دشمن، درون (خودی) و برون (دگر) است. بنابراین، امر سیاسی مفهومی بالذات آگونیستی (نزاع‌گرانه) است که همواره متضمن تصمیمات صریح و ضمنی درباره خط فاصل «ما» و «آن‌ها» می‌باشد.

پسامدرنیته، فراگفتمان مدرنیته و گزاره‌های جدی آن را در عرصه مباحث امنیتی به چالش می‌کشد. پسامدرنیسم به ما می‌گوید: عصر ما، عصر «عبور» است؛ عبور از حصار نظام‌های معرفتی - اندیشگی سنتی و مدرن. عصر ما، عصر «گذار» است: گذار به سوی افق‌های نظری متفاوت. پسامدرنیست‌ها، با حساسیتشان درباره «غیر»<sup>۱</sup>، «تمایز»<sup>۲</sup> (میشل فوکو) و «هویت‌های کدر و پیوندی»<sup>۳</sup> (همی‌بابا)؛ «بی‌اعتقادی و شکاکیت نسبت به کلان روایت‌ها»<sup>۴</sup> (لیوتار)؛ «سازه‌زدایی و واسازی متافیزیک حضور»<sup>۵</sup> (دریدا)؛ «مرکزیت‌زدایی غرب»<sup>۶</sup> (یانگ و لاکلاو) و تعالی‌زدایی از هر «دال» و «مدلول» خاص، هجمه‌ای بنیان‌کن علیه هر نوع فراگفتمانی که «شأنیت صحبت کردن برای / به‌جای دیگران» را از آن خود می‌داند، آغاز کرده‌اند. پسامدرنیسم، به ما می‌گوید: تأکید بر هویت متمایز «خود»، لاجرم دربرگیرنده و لحاظ‌کننده هویت «غیر» است.<sup>(۳)</sup> به تعبیر دریدا، این بدان معنی است که هر هویتی، ربطی و تصدیق یک تمایز و پیش‌فرض وجود هر هویت دیگر است. هیچ تحول بنیادین تاریخی وجود ندارد که در فرایند آن هویت، تمامی نیروهای درگیر تغییر نکرده باشد. به بیان دیگر، اندیشیدن به پیروزی در سایه ثبات فرهنگی و هویتی مطلق امکان ندارد. پسامدرنیسم، همچنین با «تمامیت»، «وحدت»، «عامیت»، «فراگیری» و... بیگانه می‌نماید؛ تولد «تمایزها» و «کثرت‌ها» را جشن می‌گیرد؛ از تبدیل «جامعه» به «متن» و محیط

- 
1. Other
  2. Difference
  3. Blur-Hybrid-Identities
  4. Incredulity Toward Meta-Narratives
  5. Deconstruction Of Metaphysics Of Presence
  6. Decentralization Of The West

«بین‌الملل» به محیط «بینامتن» سخن می‌گوید؛ از فروپاشی رابطه میان «خودی» و «دگر»، «درون» و «برون» بحث می‌کند؛ بر آمیختگی و درهم‌رفتگی فرهنگ‌ها و گفتمان‌ها تأکید می‌ورزد؛ موجودیت «فاعل شناسا» و استعداد «بازنمایی» آن را به شدت به مخاطره می‌اندازد و خیر از احتضار و مرگ انسان (سوژه) می‌دهد؛ عصر ما را، عصر گسست‌ها و پیوست‌های بلاانقطاع، عصر «هویت‌های کدر و ناخالص»<sup>۱</sup>، مرزهای لرزان و بی‌ثبات، تجلیل از «تمایزها»، تأکید بر «آیین‌های صدقی محلی»<sup>۲</sup>، و عصر «وانمودها»<sup>۳</sup> و «حادثه‌واقعی‌ها»<sup>۴</sup>، می‌داند.

خرده‌گفتمان‌های پسامدرنیستی، بسیاری از آموزه‌ها و باورهای متداول و مسلط علمی و معرفت‌شناختی، از جمله جهان‌شمولی نظریه‌ها و قابلیت اثبات علمی را به زیر سؤال کشیده‌اند. پسامدرنیست‌ها، متن‌ها را واسازی می‌کنند تا نشان دهند رویکردهای اثبات‌گرایانه، معانی از پیش موجود را آشکار نمی‌سازند، بلکه این رویکردها سلسله‌مراتب و مرزهایی ایجاد می‌کنند که «دیگران» را به سکوت می‌کشاند. در نگاه اینان، اندیشه اثبات‌گرایی همچنان بر مفاهیم کهنه و منسوخ خردورزی استوار است. آنان این تصور را که عقلانیتی یکتا وجود دارد که به انتظار نشسته تا به‌طور عینی آن را کشف کنیم، مردود می‌شمارند. این دل‌مشغولی نوگرایانه به واقعیت عینی، به آن معنی است که نفوذهای «راستینی» را که بر جهان سیاست وارد می‌شود، در جریان جست‌وجوی «نظریه عقلانی»<sup>۵</sup> نادیده بگیریم. برای نمونه، «جیمز دردریان»<sup>۶</sup> معتقد است که «تام کلانسی»<sup>۷</sup> تأثیری به مراتب مستقیم‌تر از «کنت والتس» بر عمل روابط بین‌الملل گذاشته است؛ در راه شناخت جهان، تصورات مهم‌تر از عقلانیت عینی هستند.<sup>(۴)</sup>

1. Blur Identities
2. Truth Regime
3. Simulation
4. Hyperreality
5. Rational Theory
6. James Der Derian
7. Tom Clancy

روایت خاص و شاید افراطی این دیدگاه را نویسندگانی چون «ژان فرانسوا لیوتار» و «ژان بودریار» به دست می دهند. پسامدرنیست‌ها، معتقدند دوران پسامدرن - به ویژه بخش پایانی سده بیستم - در مقیاسی بی سابقه شاهد بر باد رفتن معانی بوده است. برای نمونه، بودریار می گوید وجه مشخصه شرایط بشری حادواقعیت است که در چارچوب آن، رسانه‌های نو، هم به واقعیت اجتماعی شکل می دهند و هم آن را باز می نمایند. همان گونه که «واسکوئز»<sup>۱</sup> می گوید «اندیشه بازنمایی جهان کاملاً زیر و رو شده و جای خود را به تصور داده است که چون واقعیت یا حقیقتی برای بازنمایی در دست نیست تنها شبیه سازی امکان پذیر است. در واقع، تمایز میان حقیقت و دروغ پردازی دیگر قابل تشخیص نیست».<sup>(۵)</sup>

مهم ترین هدف هجمه و سازانه پسامدرن‌ها، دستاوردها (و یا شکست‌های) مدرنیته و روشنگری بود، که به زعم آنها به هدف‌های رهایی بشری و عقلانیت مورد ادعایش دست نیافته و درآمدی جز فاشیسم، بیگانگی و انزوای فردی، عقلانیت ابزاری، علوم و بینش‌های علمی اثبات گرایانه، و اروپامداری علوم، فلسفه و هنر و تحمیل بینش‌ها نداشته است. پسامدرنیست‌ها با رد نظریه‌های عمومی و «کلان‌روایت‌ها»<sup>۲</sup>، و رد هر بینشی که بدون توجه به ویژگی‌های خاص جوامع و فرهنگ‌های مختلف، انگاره‌های عام و همه شمول<sup>۳</sup> را به کل و تمامیت بشریت تعمیم می دهد، به جنگ کلیت<sup>۴</sup>، و کل نگری<sup>۵</sup>، برخاسته اند.

پسامدرنیست‌ها، تکیه خود را بر ناهمگونی‌ها - و نه همگونی‌ها - گذاشته به جای واحد تحلیل زمانی - مکانی «همه جا»، «همیشه»، واحد «همین جا»، «هم اکنون» را محور تحلیل خود قرار دادند، و با تأکید بر «کثرت» فرهنگ‌ها، بررسی عامیت را کنار گذاشته و بررسی «محلی»<sup>۶</sup> را اصیل و عملی انگاشتند؛ در عرصه هنر، نقش پیشتاز (آوانگارد) را رد کردند؛

---

1. John A. Vasquez  
 2. Grand Narratives  
 3. Universalism  
 4. Totality  
 5. Holism  
 6. Local

برخلاف دید ناشی از عصر روشنگری، وجود یک مسیر همگون تاریخی برای پیشرفت تمامی بشر در جوامع مختلف را نفی کردند و قائل به وجود «جهت‌های گونه‌گون» تحول شدند، بدین معنی که فرهنگ‌های متفاوت با سرعت‌های متفاوت، در زمان‌های متفاوت مسیرهای مختلفی را طی می‌کنند. بر این اساس، پسامدرنیست‌ها با به پرسش کشیدن دستاوردهای علمی، متدلوژیک و اجتماعی مدرنیته و روشنگری، به «واسازی»<sup>۱</sup>، «ترکیب‌زدایی»<sup>۲</sup>، «تعریف‌زدایی»<sup>۳</sup>، «کل‌زدایی»<sup>۴</sup>، «مرکززدایی»<sup>۵</sup>، «راززدایی»<sup>۶</sup>، و... از تمامی دیدها و بینش‌های متداول همت گماشتند.

پسامدرنیته، امکان ایجاد یک هستی‌شناسی بنیادین را که بتواند آخرین مأوای حیات اجتماعی باشد، زیر سؤال می‌برد. این بدان معنی نیست که معنا و کنش اجتماعی هیچ اساس و پایه‌ای ندارند، بلکه به این معناست که خود این پایه بی‌ثبات و تا حدی سازماندهی نشده و منقسم است و در نهایت به شکل ورطه‌گامی درمی‌آید که بی‌نهایت بازی در آن اتفاق می‌افتد و تمام تلاش‌ها برای ایجاد هویت اجتماعی به شیوه‌هایی موقتی تبدیل می‌شوند که درصددند هویت‌های سیاست‌پرورده را «عینی» و یا طبیعی جلوه دهند. این مغاک دارای بی‌نهایت بازی است و تمام دلالت‌ها باید آن را پیش‌فرض خود قرار دهند.

عبور از «بنیان‌گرایی»، پسامدرنیسم را قادر به رها کردن این ایده در فلسفه علم می‌سازد که علم بر پایه مستحکم حقایق قابل مشاهده بنا شده است. افزون بر این، پسامدرنیسم تمامی التزامات و اعتقادات اصلی روشنگری را زیر سؤال می‌برد. در پسامدرنیسم، واقعیت‌های متکثر و متعدد نیچه، هر کدام به‌مثابه «گفتمان» بیکره‌بندی

- 
1. De-Construction
  2. De-Composition
  3. De-Difinition
  4. De-Totalization
  5. De-Center
  6. De-Mystification



می شوند. خارج از زبان هیچ مفهومی وجود ندارد: گفتمان از جهان منفصل شده است. وقتی هیچ مرجعی وجود نداشته باشد که دال‌ها را تضمین کند، آنها آزادانه شناور می‌شوند تا تنها در ارتباط با هم فهمیده شوند و در گفتمان‌های مختلف معانی مختلف، دهند. جهان معنی خرد شبیه تکه‌یخ‌های شناور که در طول بهار روی رودخانه شکسته می‌شوند، چندپاره می‌شود؛ به طوری که حتی صحبت از معنی را آن‌گونه که به طور سنتی تصور و درک شده، دشوار می‌سازد.

## ۲

در این فضای گفتمانی، موج جدیدی در عرصه مباحث امنیتی آغاز می‌شود که متقدم بر ساختارهای جامعه مدنی و بین‌المللی، در بستر فلسفی و گفتمانی، بر الگوهای شناخت و تفکر و جهان‌بینی انسان امروز تأثیر می‌گذارد و «ذهنیت» و «گفتمان» انسان مدرن و جهان‌بینی سیاه و سفید او را به چالشی شالوده‌شکن فراخوانده و در راه شناخت جهان، جامعه و مقولات امنیتی، تصورات را مهم‌تر از عقلانیت عینی تعریف می‌کند.

در بستر گفتمان تازه‌تولد یافته پسامدرن، هیچ واقعیتی خارج از متن وجود ندارد؛ هیچ دالی (مفهومی) به مدلول (مصدق) واحد و ثابتی رجوع نمی‌دهد؛ هیچ حقیقت و هویتی ناب و پایدار نیست؛ هیچ قدرتی بدون مقاومت نیست؛ و هیچ جامعه امنی فاقد ناامنی نیست. پسانوگرایان تردیدی ندارند که در زمانه‌ای چنین متحول، و در متن گفتمان‌هایی چنین متغیر، دیگر نمی‌توان از منظر تنگ رویکردها و آموزه‌های سنتی به تعریف مفاهیمی همچون «امنیت» پرداخت. در نتیجه، به اعتقاد اینان، انسان این عصر نیازمند شناخت نظام دانایی، تشکل‌های گفتمانی، و روابط قدرت/دانش حاکم بر زمانه خود است.

گفتمان بودریار درباره امنیت، نمونه بارزی از رویکرد پسامدرن است. بودریار، معتقد است: «همان‌طور که مارکس، در آن زمان، واقعیت را در امپریالیسم می‌دید، امروزه

وانموده‌سازان تلاش می‌کنند که واقعیت را کاملاً با مدل‌های وانموده خود منطبق سازند.» بودریار، در مرگ دولت مقتدر، یا ناتوانی فرد خردمند، یا پرولتاریا، فراتر از قرائت نیچه گام برمی‌دارد. وی، در تعبیری معروف، چنین می‌گوید: «امنیت چیزی بیش از یک تردید نسبت به وانموده‌ای کاذب از واقعیت نیست، اما این نکته در آن مستتر است که واقعیت هم چیزی بیش از واقعیت نیست.»<sup>(۶)</sup>

بودریار، در اثری که دربارهٔ پسامارکسیسم، چگونگی فروپاشی نزاع طبقاتی و حاکمیت اقتصادی همراه با ظهور نقش ترکیبی نشانه‌ها، اوهام، و سست شدن فرهنگ توده‌ها را توصیف کرده و می‌گوید که «انقلاب‌ها، همراه با آنچه از واقعیت باقی مانده است، رو به انحراف می‌روند. ما، در پایان تاریخیم.» مارکس فرایند یک‌طرفه و بی‌رحمانه سرمایه‌داری را جایی در نظر گرفت که منجر به انقلاب اجتماعی می‌شد، اما بودریار تنها جامعه منفعل و وابسته به فناوری را در نظر دارد که در صدد حفظ اصول از بین رفته واقعیت است.

بر اساس آموزه‌های بودریار، امنیت در دنیای کنونی، وارد عرصه فراواقعیت شده است. بودریار، در سال ۱۹۸۳، اشاره مبهمی به پایان جنگ سرد دارد، و بیان می‌کند که حتی اگر احتمال بروز جنگی پذیرفته می‌شد، ترجیح داده می‌شد که این جنگ، همان جنگ خلیج فارس باشد. به بیان دیگر، ما از قبل برای چنین جنگی آماده شده بودیم. تمام وانموده‌های این جنگ در قالب بازتولید اخبار، بازی‌های ویدئویی، رزمایش‌های جنگی، تحقیقات پلیسی، و بازتصویب قوانین جنایی مرتبط با بازی‌های جنگی رسانه‌ای، در تمام زندگی ما رسوخ پیدا کرده بود. از آرایش اولیه سربازان گرفته تا دستورهای روزمره جنگی، برای همه ما، از بالاترین عوامل تصمیم‌ساز تا پایین‌ترین سطوح تاکتیکی و پشتیبانی سلسله‌ای از وانموده‌ها هست که آمادگی پذیرش خسارت‌ها و تأثیرات آنها را در ذهن افراد ایجاد می‌کند. شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای متعدد، از جمله مصادیق این وانموده‌ها هستند.

از جمله آزمایش‌های هوایی در پایگاه هوایی "نلیس"<sup>۱</sup>، تمرین‌های زمینی در "فورت ایروین"<sup>۲</sup> و صحرای "بوجیو"، نمایش توافقات روزانه خلیج فارس، و بازی‌های جنگی موجود و واقعی‌ای که شرکت‌های خصوصی ساخته‌اند.<sup>(۷)</sup>

"دیوید لیون"، در توضیح رویکرد بودریار می‌گوید که بودریار معتقد است جنگ خلیج فارس رخ نداده است، ولی این مسلماً به معنی آن نیست که این جنگ غیرواقعی بوده است. سخن بودریار این است که «بشر پا به دوره بی‌تفاوتی نهایی گذاشته است که در آن، گذار به جنگ یک نارویداد<sup>۳</sup> است؛ چیزی که یا همان‌گونه که خود بودریار تمایل به باورش دارد، رخ نخواهد داد یا آن که رخ دادنش در هر حال مورد توجه قرار نخواهد گرفت، زیرا ما ابزارهای تشخیص «واقعیت» را از هم‌ارز شبیه‌سازی شده‌اش از دست داده‌ایم».<sup>(۸)</sup>

دردریان، از همین منظر می‌گوید پیش از جنگ، عراق یک بازی جنگی از شرکت بی‌دی‌ام اینترنشنال<sup>۴</sup> و نرم‌افزار برنامه‌ریزی تهاجم به کویت را نیز از همان کشور تهیه کرد. وی چنین ادامه می‌دهد: «منظور این نیست که بیش از ۵۰۰ هزار نفر سربازی که پا به کویت گذاشتند واقعی نبودند، بلکه می‌خواهیم بگوییم به احتمال قوی، حضور آنها در کشور یاد شده نتیجه «واقعیتی» بوده که از دل سناریوهای تخیلی ساخته شده در بازی‌های جنگی رایانه‌ای تکوین یافته است».<sup>(۹)</sup> وی در ادامه می‌افزاید که نیروهای هم‌پیمان، عراق را نه به معنای متعارف کلمه، بلکه در «جنگی سایبرنتیکی و مبتنی بر شبیه‌سازی» شکست دادند.<sup>(۱۰)</sup>

از دریچه‌ای دیگر، "بریدلی کلین"<sup>۵</sup>، در کتاب «مطالعات استراتژیک و نظم جهانی: سیاست‌های جهانی بازدارندگی»، می‌کوشد ثابت کند که چگونه زبان «مطالعات

---

1. Nellis  
2. Fort Irwin  
3. Non-Event  
4. Bdm International  
5. Bradley Klein

استراتژیک» نمی‌تواند دقیقاً ارزیابی بی‌طرفانه‌ای از وضعیت آنارشی بین‌المللی ارائه کند، برعکس، زبان این مطالعات به شدت بر تهدیدات<sup>۱</sup> و ترس<sup>۲</sup> متمرکز است و امنیت عملاً ابزاری برای مشروع کردن فرایندهای ایجاد و ابقای دولت است. بدون تهدیدها، ترس‌ها و خطرات خارجی، مشروعیت وجودی و تداوم وجودی دولت با توجه به اینکه این مشروعیت بنیان امنیت را برای دولت فراهم می‌سازد، تحت سؤال‌های فزاینده‌ای قرار خواهد گرفت. همچنین مطالعات استراتژیک تلاشی حتمی برای فهم، تولید و بازتولید تهدیدات گذشته است که همواره دولت را به خود مشغول و درگیر می‌دارد.

«دیوید کمپل»<sup>۳</sup> نیز به این مسئله توجه دارد که چگونه رفتارهای آمریکا در سیاست خارجی، هویت این کشور را شکل می‌دهد. کتاب کمپل خواننده را ترغیب می‌کند تا جوایا شود که قبول دوگانگی‌هایی چون درون/برون و داخلی/خارجی، به همان نسبت که بر مبنای مرزهای سرزمینی دولت‌ها قرار دارند، بر مرزهای اخلاقی شهروندی و هویت ملی نیز استوار است. وی بر این عقیده است که این جداسازی‌ها و مرزبندی‌ها، در سطح بزرگی، از طریق مکانیسم هویت‌سازی تهدیدها توسط دولت، تولید و ماندگار شده‌اند.

مطالعات فمینیستی امنیت، بر این امر تأکید می‌ورزند که در حالی که امنیت همواره موضوعی مردانه تلقی شده است و زن‌ها به ندرت در ادبیات امنیتی مورد توجه قرار گرفته‌اند، حال آنکه زن‌ها حداقل از آغاز تمدن گذشته، در حال نوشتن درباره امنیت بوده‌اند. این یک مسئله مهم است، چرا که بسیاری از موضوعات امنیتی هست که به صورت مستقیم زن‌ها را بیشتر از مردها تحت تأثیر قرار می‌دهد. هشتاد تا نود درصد قربانیان جنگ‌ها، شهروندانی هستند که اکثریتشان از زنان و کودکان می‌باشند. تجاوز به زنان یکی از آثار جنگی بوده است. بیش از ۸۰ درصد از آوارگان جهان را زنان و کودکان تشکیل

---

1. Threats  
2. Fear  
3. David Campbell

می دهند. خشونت‌های خانوادگی علیه زنان در جوامع نظامی گرا، بالاتر است. با گسترش حوزه تعریف امنیت از تمرکز به بعد نظامی، به ابعاد اقتصادی و زیست‌محیطی، ناامنی‌های زنانه حتی اهمیت بیشتری نیز یافته است. در حالی که زنان نیمی از جمعیت جهانی و یک‌سوم نیروی کار را تشکیل می‌دهند و در قبال دو سوم از تمامی ساعت‌های کاری مسؤولیت دارند، آنها فقط یک‌دهم از درآمد جهانی را دریافت می‌کنند و فقط مالک یک درصد از ثروت جهانی هستند.

براساس دیدگاه فمینیستی، شواهد فوق نشان می‌دهد که دیدگاهی که می‌پندارد دولت ضامن امنیت شهروندان است، تصویری غلط است؛ اساساً دولت با ملاحظه تأمین امنیت برای تمام افراد، بی‌طرف نیست. نهایتاً باید گفت که ارتباطی عملی بین آموزش، تحقیقات صلح و فمینیسم وجود دارد. برای مثال بعضی از نویسندگان رابطه بین نظامی‌گری و عامل جنسیت را در جامعه نشان داده‌اند و بحث کرده‌اند که این دو بر جهان‌بینی مشابهی استوارند و زن‌ها را دون پایه‌تر و شهروند درجه دوم می‌پندارند. به عبارت دیگر مردها ذاتاً ستیزه‌جو و پرخاش‌گرند. این در حالی است که زن‌ها ذاتاً ضد خشونت هستند.

دیدگاه‌های فمینیستی درباره امنیت بر این فرض پایه می‌گیرند که همه انواع خشونت، چه در قلمرو بین‌المللی اعمال شود و چه در عرصه ملی یا در چارچوب خانواده، با هم ارتباط دارند. خشونت خانوادگی را باید در متن مناسبات گسترده‌تر قدرت دید؛ خشونت خانوادگی در جامعه‌ای جنسیتی رخ می‌دهد که در آن قدرت مردان در همه سطوح غلبه دارد.<sup>(۱۱)</sup> به بیان "بوث"، فمینیست‌ها منکر جدایی‌پذیر بودن ناامنی‌های جنسیتی از ناامنی‌هایی هستند که می‌توان آنها را ناامنی نظامی، اقتصادی یا زیست‌محیطی خواند؛ بدون برطرف ساختن سلطه و استثماری که در هر یک از این زمینه‌ها بر زنان روا داشته می‌شود، نمی‌توان آن ناامنی‌ها را کاملاً برطرف کرد. این برداشت از امنیت بر این فرض پایه

1. Booth

می‌گیرد که عدالت اجتماعی، از جمله عدالت میان دو جنس، شرط لازم برای برقراری صلح پایدار است.<sup>(۱۲)</sup>

سهم نویسندگان فمینیست در مطالعات امنیتی، بیشتر زیر سؤال بردن این تصور است که «دولت یک عامل بی‌طرف» است. اساساً توجه به امنیت از منظر زنان، تعریف چستی امنیت را به کلی دگرگون می‌سازد و برای دیدن این مسئله که چگونه هر شکلی از مطالعات سنتی امنیت می‌تواند تحلیلی را عرضه کند، مشکل ایجاد می‌کند. این امر مانند توجه به جهان از عینک‌های رنگ به رنگ و کاملاً متفاوت، شبیه است.

در نگاهی کلی، از منظری پسامدرنیستی، یک پسامدرنیست:

۱. به تأثیر از آموزه‌های پسامدرن، با هرگونه تبیین کلیت‌بخش<sup>۱</sup>، یا به بیان لیوتار، روایت‌های کلان مخالفت می‌ورزد.

۲. به ادعاهای توانایی برای تشخیص «حقیقت» از طرف هر گروهی بدگمان بوده و بر این گفته میشل فوکو تأکید می‌ورزد که «هر جامعه‌ای نظام حقیقت مخصوص به خود یعنی سیاست‌های عمومی مربوط به حقیقت خود را دارد؛ یعنی سنخ‌هایی از گفتمان، که آن جامعه می‌پذیرد و به آن نقش حقیقی می‌دهد».<sup>(۱۳)</sup>

۳. می‌کوشد جهان، جامعه و مقولات امنیتی را از راه زبان درک کند. به اعتقاد متفکران این موج، ما از راه زبان، واقعیتی را درک نمی‌کنیم، بلکه زبان همان واقعیتی است که درک می‌کنیم. همان‌طور که میشل فوکو می‌گوید، «واقعیتی وجود ندارد... هر آنچه هست زبان است و آنچه درباره آن صحبت می‌کنیم زبان است، ما در درون زبان سخن می‌گوییم».<sup>(۱۴)</sup>

۴. بر سیاست و امنیت هر واحد اجتماعی که به بخشی از زندگی روزمره آدمیان<sup>(۱۵)</sup> مبدل شده، تأکید می‌ورزد.

۵. از دریچه گفتمانی سیاسی که اقتضای آن نفی موقعیت‌ها و عاملان سیاسی ممتاز؛ نبود فرجام محتوم برای سیاست؛ تکثر سیاسی منبعث از تعدد فاعلان، فضاها و منطق‌های سیاسی - اجتماعی؛ نظام سیاسی باز و مشروط؛ سیالیت و دگرگون‌پذیری سیاسی؛ در نوسان بودن انسجام سازه‌های فکری - عملی امر سیاسی؛ روزمره شدن سیاست و فراگیری سپهر سیاست در بسترهای متنوع زیست آدمیان؛ غلبه رویکرد انضمامی بر رویکرد انتزاعی در محیط سیاسی؛ تقویت کنش بلاواسطه در جهان سیاست؛ تقویت دموکراسی کثرت‌گرا و باز؛ تقویت جزء قومیتی سیاست؛<sup>(۱۶)</sup> تمرکز بر رخداد؛<sup>(۱۷)</sup> پذیرش تکثر فرهنگ‌ها و گفتمان‌ها<sup>(۱۸)</sup> است به نظام باز و مشروطی که در آن هویت و روابط همسانی میان کثرت تشکل‌های اجتماعی و سیاسی، خصومت‌ها، و مبارزه‌ها به صورت هژمونیک مفصل‌بندی می‌شوند - نه یک کلیت بسته معین و پایدار - در غیاب چنین ضمانت‌هایی، این ربط و پیوندها ضرورتاً تا حدی ناپایدار، جزئی و ناقص، قابل منازعه و در نتیجه دگرگون‌پذیر می‌شوند، و در این فضای گفتمانی طرحی برای مهندسی «جامعه امن» ارائه می‌دهد.

۶. از جامعه مرکزیت‌زدایی می‌کنند. یعنی بر این عقیده‌اند که ساختارهای اجتماعی در فرایندهایی که در مکان و فضا صورت می‌گیرد، ساخته می‌شوند و به گونه‌ای علیّ تعیین نمی‌شوند. هیچ نهاد مرکزی (برای مثال، دولت) و هیچ معنایی (برای مثال، حقیقت) وجود ندارد که جنبه‌های مختلف زندگی در موضعی ثابت حول آن سازمان یابند.

۷. به تأثیر از اعلام جنگ لیوتار علیه «فراروایت‌ها»<sup>۱</sup>، ابزارهای مشروعیت‌آفرین و تمامیت‌بخش<sup>۲</sup> زیرین فراتئوری‌ها و فرانظریه‌های ارتدکسی را به نقد می‌کشد.

۸. پرداخت عینی جهان را ناممکن می‌دانند و جهان را ساخته و پرداخته اجتماع

1. Meta-Narrative  
2. Totalizing

می‌دانند. بنابراین، ساخته‌ها (باورها)ی اجتماعی، مهم‌تر از ساخته‌های ژئوپلیتیکی هستند.

۹. مفهوم تهدید را دارای مشکل می‌داند و «تهدید» ساختن را بخشی از ساختن «دیگری» به مثابه هویتی آکنده از ویژگی‌های ضد ویژگی‌های «خود» تعریف می‌کند.

۱۰. در حالی که علمای مدرنیست، امنیت را منتسب به پدیده‌ای از پیش موجود و دشمنانش می‌فهمند، دانشمندان پسامدرن این ترتیب را معکوس می‌کنند و مدعی‌اند که «امنیت»، این پدیده‌ها را تولید می‌کند.

۱۱. روی نقش سخن‌پردازی و گفتمان‌سازی در ساخت و پرداخت روابط و مجموعه آگاهی و شناخت تمرکز می‌کنند.

۳

اما بازخوردهای منفی و مثبت امنیتی چنین نگرشی برای جامعه ما چیست؟ تردیدی نیست که جامعه امروز ایرانی، از یک سو، در هنگامه تحولی گفتمانی، از جانب دیگر، در بطن و متن تکثری اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و قومی، و از طرف سوم، در آستانه تغییری ژرف و گسترده در محیط ملی و فراملی خود به سر می‌برد. چنین وضعیتی، جامعه ایرانی را در معرض زنجیره‌ای از «موقعیت‌های ناسازه‌گون» و محیطی بدیع، متحول و پیچیده قرار داده است. در این شرایط، نخبگان تصمیم‌ساز و تدبیرپرداز کشور برای ورود به «فردایی امن‌تر»، ضرورتاً از هم‌اکنون می‌باید «آینده‌شناسی» و «آینده‌سازی» را در دستور کار جدی و عاجل خود قرار داده و در پرتو شناخت علمی روح و مقتضیات و مناسبات زمانه خود، طرحی نو دراندازند و با دست یازیدن به رهیافت‌ها و راهبردهای نوین، به تدبیر و مهندسی جامعه‌ای باثبات و پویا در جهان پرتلاطم و پرفراز و نشیب آینده بپردازند. در یک کلام، باید عمارتی بس پایا و مانا در «بستر شنی آینده» بنا نهند که هم تضمین‌کننده امنیت



«هستی‌شناختی»، و هم ضامن «صیانت ذات» و «تمامیت وجودی» جامعه ایرانی باشد. برای تحقق این مهم، نخست تمهیدات و تدبیرهای نظری و عملی زیر ضروری به نظر می‌رسند:

۱. واسازی دوانگاری «امنیت/ ناامنی» و تعریف امنیت نه در پرتو نبود تهدید، بلکه در پرتو وجود تهدید و پاسخ تهدید؛

۲. واسازی دوانگاری «امنیت منفی/ امنیت مثبت»، و قرار دادن نقطه عزیمت نظری و عملی خود در جغرافیای مشترک این دو؛

۳. واسازی دوانگاری «نظم/ بی‌نظمی»، و جست‌وجوی نظم در بی‌نظمی و انتظام در پراکندگی؛

۴. واسازی دوانگاری «کثرت/ وحدت» و قرار دادن وحدت در گرو کثرت و بالعکس؛

۵. واسازی دوانگاری «امنیت نظام/ امنیت جامعه» و ارائه تعریفی اجتماعی از امنیت؛

۶. پذیرش این اصل که مفاهیمی همچون «امنیت» و «تهدید» برساخته‌ای گفتمانی هستند و ارائه فراگفتمانی درباره این مفاهیم غیرممکن است، و اگر هم ممکن باشد، نه مقوم امنیت جامعه، بلکه مخرب آن خواهد بود؛

۷. پذیرش این اصل که امنیت ملی مقوله‌ای ربطی است و صرفاً در رابطه با امنیت ملی سایر جوامع قابل تعریف و تأمین می‌باشد؛

۸. پذیرش این اصل که مرزهای «درون» و «برون» به هم ریخته و تأمین امنیت ملی صرفاً در پرتو امنیت بین‌المللی ممکن است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. Differance در اندیشه دریدا ترکیبی است از to differ (تفاوت داشتن) به علاوه to deffer (به تعویق انداختن). معنای اول نشان‌گر تمایز یا فاصله مکانی (spacing) و معنای دوم بیانگر تمایز یا فاصله زمانی (temporalization) است (Derrida 1982, p.7). به عبارت دیگر، واژه مذکور در عین حال دارای دو وجه هم‌زمانی (synchronic) و در زمانی (diachronic) است.
۲. بوزان، در همین فضای گفتمانی، مرجع امنیت را در سه حلقه مفهومی «ایده دولت»، «فیزیک دولت»، و «سازمان دولت» قابل تعریف و شناخت می‌داند که هر سه حلقه به نوعی با «دولت» در ارتباط هستند (باری بوزان، **مردم، دولت‌ها و هراسی**، مترجم ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۷۷).
3. Laclau E., Subject of Politics, p.3
۴. تری تریف و دیگران، **مطالعات امنیتی نوین**، ترجمه علی‌رضا طیب و وحید بزرگی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، صص ۲۰۸-۲۰۷.
5. John A. Vasquez, "The Post-Positivist Debate: Reconstructing Scientific Enquiry and International Relations Theory After Enlightenment's Fall" in Booth and Smith, *International Relations Theory Today*, p. 218.
6. in Lipschutz, *On Security* (New York: Columbia University Press, 1995).
۷. تری تریف و دیگران، **مطالعات امنیتی نوین**، ترجمه علی‌رضا طیب و وحید بزرگی، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.
۸. در تری تریف و دیگران، **مطالعات امنیتی نوین**، ص ۲۱۱.
9. James DerDerian, "The Value of Security", in Lipschutz, *On Security* (New York: Columbia University Press, 1995), pp. 39-45.
10. *Ibid*, p. 40.
11. Tickner J. Ann, *Gender in International Relations: Feminist Perspectives on Achieving Global Security* (New York: Columbia University Press, 1992), p. 58.
12. Booth Ken, "Security and Emancipation", *Review of International Studies*, 17 (4), October 1991, p. 324.
۱۳. فرانک وبستر، **نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی**، ترجمه مهدی داوودی (تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲)، صص ۲۹۰-۲۹۱.
۱۴. فرانک وبستر، **همان**، ص ۳۰۵.

۱۵. جان آر. گیبینز و بوریمر در این زمینه می‌نویسند: در عصر پسامدرنیته، تغییرات در زندگی روزمره با تغییرات در درون سیاست هم‌خوانی دارد. مردم با خودها و سبک‌های زندگی اکسپرسیونیستی (بیانگرایانه) سیاست را حوزه‌ای می‌بینند که ضرورتاً با زندگی شخصی خودشان ارتباط دارد. سیاست چیزی انتزاعی جدای از زندگی روزمره نیست؛ سیاست همین ابراز خود و همین کنش بلاواسطه است (ابراز خود به وضوح در تقابل با علایق جمعی قرار نمی‌گیرد). سیاست بیش‌تر با جنبش‌های اجتماعی جدید ارتباط می‌یابد تا با احزاب سیاسی سنتی. جنبش‌های اجتماعی جدید بیش‌تر از احزاب سنتی به مردم پست‌مدرن احساس معنا می‌بخشند. به همین صورت که مردم پست‌مدرن به‌طور فزاینده‌ی بی‌تعدادی از شبکه‌های مختلف در زندگی روزمره تعلق دارند، همچنین به‌طور فزاینده‌ی بی‌تعدادی از گروه‌بندی‌های سیاسی تعلق دارند و دائماً در میان آنها در حرکتند و وارد این گروه‌بندی‌ها می‌شوند و سپس خارج می‌شوند. (جان آر. گیبینز و بوریمر، **سیاست پست‌مدرنیته**، ترجمه منصور انصاری، تهران، گام نو، ۱۳۸۱، ص ۱۴).

۱۶. برتنز، سیاست پسامدرن را در قالب گزاره‌هایی همچون: از دست دادن باور و ایمان به سیاست حزبی و طرز کار دموکراسی حزبی؛ بی‌اعتقادی به سیاست کلان نوع سنتی با ظهور جنبش‌ها و ائتلاف‌های تک‌موضوعه؛ به صحنه برگشتن جزء قومیتی سیاست، تعریف می‌کند. (آچ برتنز، **سیاست پسامدرن**، ترجمه مصطفی یونسی، فصلنامه گفتمان، شماره صفر، صص ۱۴۱-۱۴۰)

۱۷. میشل راین، در این زمینه تصریح می‌کند که «پذیرش سیاست پسامدرن یعنی توجه و تمرکز بر رخداد. این سخن بدین معناست که قدرت صرف نظر از جایگاه آن در «واقعیت» و ارتباط با «جبر مادی»، در معرض چنگ یازیدن، جابه‌جایی و نیز تکرار است. سیاست پسامدرن، به‌عنوان عرصه خیال و تصور، استراتژی و مانور خلاقانه، شقوق جدید و غیر منتظره‌ی را به‌وجود می‌آورد». (مادن ساراپ، **راهنمایی مقدماتی بر پسااختارگرایی و پسامدرنیسم**، ترجمه محمدرضا تاجیک، نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۷).

۱۸. ن.ک. به بری اسمارت، **شرایط مدرن، مناقشه‌های پست مدرن**، ترجمه حسین چاوشیان (تهران: اختران، ۱۳۸۳).